

بخش  
فرهنگی  
هنری

مسئول: مهدی کلهر

## «باستانگرایی در تاریخ معاصر»

### درباره آنچه گذشت

در شماره‌های گذشته گفتیم که شناخت گذشته و گذشته‌های دور در شرایطی ویژه برای هر قوم و ملتی و بنا به دلیل و دلائلی ممکن است بروز و ظهور نماید. اما تا آنجا که مسئله، مسئله شناخت باستان است نه اینکه خطری فرهنگ جامعه را تهدید نمی‌کند بلکه مایه ارتقاء سطح فرهنگ و نظم و انتظام حافظه ملی نیز می‌گردد و بالطبع اعتماد بنفس عمومی را نیز جهت حرکت‌های آینده افزایش می‌دهد. ولی آنگاه که به‌جای باستان‌شناختی مسئله باستان‌ستانی اوج می‌گیرد، چشمه‌های درک و فهم و استدلال و استنباط جامعه می‌خشکد و فرهنگ عمومی در راهی گام برمی‌دارد، که جز گمراهی و سردرگمی چیزی پیش روی ندارد. در چنین شرایطی شیفتگی‌های بی‌دلیل و انزجار و تنفرهای بی‌منطق نسبت به نامها و حوادث و جریانهای تاریخی به اوج می‌رسد و فرهنگ عمومی به‌جای عبرت‌گرفتن از تاریخ، به‌عنوان یک عنصر حسرت‌خوار و عاشق پیشه، به دام افسانه‌ها و افسانه‌گونه‌های تاریخی می‌افتد و در کورانی از احساسات و عواطف کور غوطه‌ور می‌شود و به‌جای آنکه تاریخ چراغ راه آینده‌اش گردد. اژدهائی ترسناک را می‌نماید که مردم کامش را برای بلعیدن او باز و بازتر می‌کنند. در دو شماره گذشته، نه به تفصیل، بلکه در حد اشاره گفته شد که باستان‌گرایی یا باستان‌ستانی در تاریخ معاصر کشور ما از دوسو بهم پیوسته است. از یک‌سو فرهنگ عوامانه «سنتی» و از دیگر سو فرهنگ وارداتی. و ازین دو رود جریانی پدیدار شده که به‌چشم‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی رسیده است، گرچه اوج پیروزی این خط، خود شکستی مفتضحانه بود و به‌جای آنکه سرآغاز حرکتی در جامعه ما شود، بیشتر مهر باطل شدی بود بر کورش‌بازی و کیخسروسازی پارسیان هند و پهلوی‌سازی و آریامهر‌پردازی فراماسون‌های وطنی. اما به‌هرحال

این حرکت فرهنگی که حدوداً از زمان حکومت فتحعلیشاه قاجار و از بن حکومت و با چهره فرهنگ عوامانه «ستنی» شروع شده بود با دخالت و حمایت دستهای بیگانه سرمایه‌های مادی و معنوی فراوانی را به‌سوی خود کشید و چون سرطانی جان و تن فرهنگ جامعه را به‌درد آورد.

«... اینها تبلیغاتی بوده است، تلقیناتی بوده است از ابرقدرتها که می‌خواستند مارا بچاپند، شده است و مع‌الاسف بعضی از اشخاص مسلمان صحیح هم باورشان آمده است. در چندین سال قبل - محتمل است، گمان می‌کنم زمان رضاخان بود - یک مجمعی درست کردند و یک فیلمهایی تهیه کردند و یک اشعاری گفتند و یک خطابه‌هایی خواندند. برای تأسف از اینکه اسلام بر ایران غلبه کرد. عرب بر ایران غلبه کرد. شعر خواندند، فیلم نمایش گذاشتند. که عرب آمد و طاق کسری و مدائن را گرفت و گریه‌ها کردند. همین ملیها. این خبیثها گریه کردند، دستمالها را درآوردند و گریه‌ها کردند که اسلام آمده و سلاطین را، سلاطین فاسد را شکست داده و این معنا در هرجا به‌یک صورتی به‌ملتها تحمیل شده. در ممالک عربی عرب باید چه باشد. این تلقین است، این مخالف با قرآن است. در ممالک غیر عربی هرکدام ملت خودشان باید جلو باشد. این برخلاف تعلیمات اسلام است. این چیزی است که ابرقدرتها آرزوی آن را می‌کنند و کرده‌اند و عمل کرده‌اند و حتی اینها غلبه کردند در جنگ دوم برعثمانی، عثمانی را تکه‌تکه کردند شاید قریب بر ۱۵ کشور کردند و هرکدام را یک نوکری از خودشان گذاشتند و مع‌الاسف آنهایی که اساس مطلب را مطلع نبودند آنها هم به‌این مسائل اهمیتی نمی‌دادند، الآن هم نمی‌دهند...»

از سخنان حضرت امام خمینی ۵۹/۵/۱۹

### باستانگرایی در نظم و نثر فارسی (تاریخ معاصر)

«... عوامل متعارف زبان و فرهنگ و

سوابق تاریخی و نژادی، گرچه در مبادی

تکوین یک ملت مؤثرند، ولی نقش اساسی و

همیشگی ندارند.»

شهید آیت‌الله مطهری - خدمات متقابل

اسلام و ایران

در ادبیات فارسی از دیرباز اشاره به‌حوادث، اتفاقات و شخصیت‌های باستانی وجود داشته است. برخی از آثار نه در حد اشاره بلکه به‌عنوان موضوع اصلی، برخی از اتفاقات و شخصیت‌های باستانی را محور اصلی سخن قرار داده‌اند و پاره‌ای از آثار به‌افسانه‌ها و اسطوره‌های باستانی پرداخته‌اند. که از آن جمله می‌توان به‌شاهنامه فردوسی اشاره نمود که خود مجالی مستقل را برای بررسی طلب می‌کند که در توان این مجموعه از مقالات نیست. اما برای اینکه بتوانیم مسئله باستانگرایی در نظم و نثر تاریخ معاصر را پیگیر باشیم لازم به‌نظر می‌رسد حتی

به اجمال به سیر تحولی باستانگرایی در ادبیات اشاره کنیم:

«از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار تمام یافت و مدارس در نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سایر ادیان غالب آمد و مقاومت زرتشتیان در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و فرهنگ ایران به صیغه اسلامی جلوه‌گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات براساس ادبیات عربی و مبانی دین اسلام قرار گرفت، بالطبع توجه شعرا و نویسندگان به نقل الفاظ و مضامین عربی فزونی گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان (قبل از اسلام) در نظم و نثر کمتر می‌آمد، چنانکه به‌حسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعرای عهد سامانی و اوائل عهد غزنوی نام زردشت و اوستا و بوذرجمهر و حکم وی بیشتر دیده می‌شود، تا اشعار عنصری و فرخی و منوچهری که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می‌زیسته‌اند.»\*

چنانچه آمد در ادبیات فارسی شاهد يك سیر تحولی هستیم که هرچه از ورود آئین و دین اسلام دورتر می‌شویم علاقه و اشتیاق به شناخت معارف اسلامی آشکارتر و افزونتر می‌گردد و به همین نسبت از پرداختن به وقایع و شخصیت‌های باستانی کمتر نشانه‌ای می‌یابیم.

«... هرچه زمان گذشته است تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسی بیشتر شده است. نفوذ اسلام در آثار ادب و شعرا و حتی حکمای قرون ششم و هفتم به بعد بیشتر و مشهودتر است تا شعرا و ادبا و حکمای قرون سوم و چهارم، این حقیقت از مقایسه آثار رودکی و فردوسی با آثار مولوی و سعدی و نظامی و حافظ و جامی کاملاً هویدا است... و نیز تاریخ نشان می‌دهد که هرچه استقلال سیاسی ایرانیان بیشتر شده اقبال آنها به معنویات و واقعیات اسلام فزونی یافته است.

طاهریان و آل بویه و دیگران که نسبتاً استقلال سیاسی کاملی داشتند، هرگز به فکر این نیفتادند که اوستا را دوباره زنده کنند و دستورات آن را سرمشق زندگی خود قرار دهند، بلکه برعکس با تلاشهایی پیگیر برای نشر حقایق اسلامی کوشش می‌کردند.»\*\*

با وجودی که مسیر باستانگرایی در ادبیات، به همان صورتی است که یاد شد، ولی شاید به جا باشد به این نکته نیز توجه شود که حتی در دورانی که باستان در ادبیات به عنوان موضوع نیز به کار گرفته شده، کمتر جنبه باستان‌ستانی دارد و بیشتر به عنوان باستان‌شناختی، یا به عنوان وسیله‌ای جهت تشبیه، توصیف و عبرت مورد استفاده شاعران و حکیمان قرار گرفته است.

جهت روشن‌تر شدن مطلب، از گنجینه نظم و نثر شاعر فرزانه و بلندآوازه ایران شیخ مصلح‌الدین سعدی قسمتهایی را برگزیده‌ایم که در آن از عناصر باستانی بهره گرفته است.

«بر تاج کیخسرو نبشته بود:

چه سالهای فراوان و عمرهای دراز  
چنانکه دست به دست آمده است ملک به ما

\* \* \*

بر طاق ایوان فریدون نبشته بود:

جهان ای برادر نماند به کس  
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت  
چو آهنگ رفتن کند جان پاک

\* \* \*

کرا دانی از خسروان عجم  
که بر تخت و ملکش نیامد زوال  
کرا جاودان مانده امید ماند  
کرا سیم و زر ماند و گنج و مال

ز عهد فریدون و ضحاک و جم  
نماند به جز ملک ایزد تمال  
چو کس را نبینی که جاوید ماند  
پس از وی به چندی شود پایمال

\* \* \*

بسی صورت بگردیدست عالم  
عمارت یا سرای دیگر انداز  
بسا خاکا به زیر پای نهادن  
نه چشم طامع از دنیا شود سیر  
به سیم و زر نکو نامی به دست آر  
فریدون را سرآمد پادشاهی  
وفاداری مجوی از دهر خونخوار  
به نقل از اوستادان یاد دارم  
ز سوز سینه فریاد خواهان

ازین صورت بگردد عاقبت هم  
که دنیا را اساسی نیست محکم  
که گر یازش کنی دستت و معصم  
نه هرگز چاه پر گردد به شبنم  
منه برهم که برگیرندش از هم  
سلیمان را به رفت از دست خاتم  
محالست انگبین در کام ارقم  
که شاهان عجم کیخسرو و جم  
چنان پرهیز کردند که از سم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز اسناد و کتابخانه ملی

در ابیاتی که آمد نه اینکه سعدی باستان ستائی نمی کند بلکه با دیدی کاملاً حکیمانه  
به باستان شناختی دست یازیده و راز زوال پادشاهان عجم، کیخسرو و جم را در  
این می داند که از سوز سینه فریادخواهان پرهیز کردند و دنیا را جاودانه پنداشتند  
تا جایی که می گوید:

«وما من ظالم الاویلبلی  
سغن را روی در صاحب دلانست  
حرامش باد ملک و پادشاهی  
چو یزدانت مکرم کرد و مخصوص  
که گر وقتی مقام پادشاهیت  
مقامات از دو بیرون نیست فردا  
به کار امروز تخم نیک نامی

وان طال المدی یوماً باظلم  
نگویند از حرم الا به محرم  
که پیشش مدح گویند از قفا ذم  
چنان زی در میان خلق عالم  
نباشد، همچنان باشی مکرم  
بهشت جاودانی یا جهنم  
که فردا برخوری والله اعلم»

سعدی چنانچه از جای جای آثارش پیداست توجه به نیک‌نامی را برای صاحبان زر و زور حداقل راهی می‌شناسد که از ظلم و جور آنان بکاهد و توجه دادن صاحبان قدرت و مال را به‌سرای دیگر و فانی بودن این جهان وسیله‌ای می‌داند تا شاید از سرکشی و طغیان آنان اندکی کاسته شود.

«قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت

نوشین روان نمره که نام نکو گذاشت»

\* \* \*

بسی نامور به‌زیر زمین دفن کرده‌اند  
وان پیر لاشه را که سپردند زیر گل  
زنده‌است نام فرخ نوشین‌روان به‌خیر  
کز هیبتش بروی زمین بر نشان نماند  
خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند  
گرچه بسی گذشت که نوشین‌روان نماند  
زان پیشه که بانگت برآید فلان نماند  
خیری‌کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

\* \* \*

آورده‌اند که نوشین‌روان عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند و نمک نبود  
غلامی به‌روستا رفت تا نمک آرد. نوشیروان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی  
نشود و ده خراب نگردد. گفتند: ازین قدر چه خلل آید. گفت: بنیاد ظلم درجهان  
اول اندکی بوده است، هرکه آمد برو مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی  
برآوردند غلامان او درخت از بیخ  
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد  
زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

\* \* \*

کسی مژده پیش انوشیروان عادل آورد گفت: شنیدم که فلان دشمن ترا،  
خدای عزوجل برداشت. گفت: هیچ شنیدی که مرا بگذاشت.  
اگر نمره عدو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

گویا سعدی در گذشته‌ها هرچه کاویده است به‌جز انوشیروان از فرمانروایان  
عجم کسی را نیافته که حداقل از او به‌نیکویی نام برده شود؛ با این وجود در  
مورد او نیز به‌ستایش بر نمی‌خیزد، بلکه تنها از او به‌عنوان وسیله‌ای جهت‌بازگو  
کردن سخنان حکیمانه خویش بهره می‌جوید. گرچه در جایی دیگر چنان پرده از  
چهره انوشیروان بر می‌کشد و چهره فرعون و خونخوار او را نمایان می‌سازد  
که جای هیچ تردیدی را برای اهل دقت باقی نمی‌گذارد، که سعدی به‌روشنی بر  
آنچه برای سرزمین گذشته بود کاملاً آگاه بوده است: «وزرای انوشیروان در مهمی  
از مصالح مملکت اندیشه همی کردند و هر یکی از ایشان دگرگونه رای همی زدند

و ملك هم‌چنين تدبيرى اندیشه كرد. بزرجمهر را رأى ملك اختيار آمد. وزيران در نپاهش گفتند: رأى ملك را چه مزيت ديدى بر فكر چندين حكيم. گفت: به موجب آنكه انجام كارها معلوم نيست و رأى همگان در مشيت است كه صواب آيد يا خطا، پس موافقت رأى ملك اولى ترست تا اگر خلاف صواب آيد، به همت متابعت از معاتبه ايمن باشم.

خلاف رأى سلطان رأى جستن به خون خويش باشد دست شستن  
اگر خود روز را گويد شبست اين بيايد گفتن آنك ماه و پروين

\* \* \*

مقاله‌اى كه تحت عنوان باستانگرایی در نظم و نثر تاريخ معاصر در پي‌خواهد آمد توسط يكي از پژوهشگران گروه فرهنگ و هنر بنياد تاريخ انقلاب اسلامى ايران تهيه شده كه از اين شماره ارائه مى‌گردد. اين پژوهش كه به باستانگرایی در نظم و نثر از اوائل دوره قاجاريه پرداخته، بنا بر ضرورت به خلاصه‌اى از سير تحول اندیشه‌اى رجال باستانستای معاصر نیز اشاره کرده و زندگینامه کوتاهی از آنان را عرضه کرده است.

## باستانستایی در ادبیات

### سرآغاز

ادبیات به‌عنوان بازتاب اندیشه‌هاى آدمى ناقل ذهنیت‌ها، فرهنگها و میراثی است كه در مراحل و ادوار مختلف زندگی انسان قالب و محتوای خاص خود را دارد. شاید بازتاب اندیشه‌ها را نتوان ادبیات - به‌طور عام - نام نهاد ولی تمایل به ماندگاری تراوشات فکری در عرصه خلاقیت‌های عاطفی، حداقل، پهنه گسترده‌اى است كه در قالب ادبیات مى‌گنجد، هرچند همه نشأت گرفته از خلوص آدمى نباشد.

ادبیات در دوره‌اى كه مورد بحث ماست تحولاتی چشمگیر به‌خود دیده است. گاه در رخوت زمانه فرو رفته، زمانی رنگ خون گرفته و در شرایطی خدمتگزار صدیق هدف‌های استعماری بوده‌است. و چنین است كه آنچه امروز به‌عنوان میراث فرهنگی مکتوب برای نسل ما باقی مانده در يك تقسیم‌بندی ساده شش مرحله را شامل مى‌شود:

۱- ادبیات دوران استبداد

۲- ادبیات ویژه دوران مشروطه

۳- ادبیات دوره رضاخان كه تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه دارد

۴- دوران بعد از رضاخان تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۵- از کودتا تا خرداد ۱۳۴۲

۶- ادبیات از خرداد ۱۳۴۲ تا انقلاب اسلامی

در این تقسیم‌بندی که با اندکی تغییر از کتاب ادوار شعر فارسی<sup>۱</sup> اخذ شده است، دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد را - از نظر آزادی و آزادی‌خواهی و از دیگر سو افسارگسیختگیها - با تفاوت‌هایی می‌توان مشابه دوران مشروطیت دانست که تحولات زمانه بر آن تأثیری شگرف گذاشته و حداقل از زاویه دید فرهنگ لغات مورد استفاده و نیز به‌کارگیری هدفهای ایدئولوژیک فاصله‌ها چشمگیر است.

هریک از این دوره‌ها، ویژگیهای خاص خود را دارند؛ اما چون بحث این نوشته باستان‌ستایی در ادبیات است، تنها اشاراتی به این ویژگیها خواهیم داشت؛ با این تأکید که مرزهای هر دوره آن چنان مشخص نیست که خطی حد واسط هر یک بکشیم. در این تورق ادبیات دوران معاصر برآنیم تا با ذکر مصادیق بارز ستایش باستان و شرحی مختصر از زندگی قلمزنان هر دوره، نمونه‌هایی به‌دست داده باشیم.

در این بررسی تلاش شده تا نظم و نثر همپای هم مورد تفحص قرارگیرد؛ اما آنجا که نثر را چندان وجه‌های نبوده از آن درگذشته‌ایم. به‌هر صورت، محدودیتها در خلاصه شدن و شتابزدگی این بحث نقش داشته‌اند که امید است اساتید صاحب‌نظر باسعه صدر بر آن بنگرند.

## «شاعر و شعر در خدمت مدح»

### فتحعلی‌خان صبا

نامی‌ترین شاعر دوره قاجاریه (دوره متقدم) فتحعلی‌خان کاشانی متخلص به صبا است. او که مدیحه‌گوی فتحعلیشاه و از مملقان دربار قاجار است به سال ۱۱۷۹ ه. ق در کاشان متولد شد و در آغاز پیش از آنکه قاجاریه بر سر کار آیند، مداح لطفعلی‌خان زند، آخرین بازمانده خاندان زندیه بود. صبا در قصیده‌ای این شاهزاده دلاور را چنین خطاب می‌کند:

کای شهنشاه جهان داور دارا رایت ای جهاندار جوان رستم سهراب دوال

داشتن دیوانی از اشعار در مدح لطفعلی‌خان زند او را مغضوب دربار قاجار می‌سازد تا در فارس به‌خدمت باباخان برادرزاده آغامحمدخان - که بعداً فتحعلیشاه شد - ، می‌رسد و او که خود را شاعر می‌داند! صبا را در پناه می‌گیرد و از او



نگاهداری می‌کند.

صبا در دربار فتحعلیشاه مجموعه شعری می‌سراید به تقلید شاهنامه فردوسی که خود فتحعلیشاه آن را شهنشاه‌نامه اسم می‌گذارد. در این دیوان، جای‌جا مقایسه‌ها و تشبیه‌هایی شده است بین شاه حرمسرانشین قاجار و شخصیت‌های افسانه‌ای شاهنامه و یا شاهان باستانی ایران که به‌عنوان سمبل قدرت و عدل مطرح شده‌اند. او همچنین در بیان جنگ‌های ایران و روس، عباس میرزا ولیعهد را پهلوانی دلاور مجسم می‌کند که روس‌های ژولیده‌موی بدسگال از هیبت او به‌خود می‌لرزند.

تجسمی چنین از روس‌ها، حتی در اندیشه عباس‌میرزا و دیگر ایرانیان، امر بهیدی نیست بویژه پس از دو شکست. اینان روس‌ها را بازمانده قومی وحشی می‌دانند، در حالی‌که خود را اخلاف شخصیت‌های شاهنامه و اسطوره‌ها به حساب می‌آورند. و چنین است که صبا می‌گوید:

ز آسمان خرگواه او خلل پذیرفت      علو غرفه کسری که آسمان‌فر بود

او در بیان شرح احوال خود و مقام و منزلتش نیز تشبیه به تفاخرات باستانی را فراموش نمی‌کند:

سرای من که فلک چون دلم‌خراش کرد      چو کاخ دلکش کسری و قصر قیصر بود

و یا:

سری که پیش فرومایگان فرود آرم      طراز افسر جمشید و تاج نوذر بود

از فتحعلی‌خان صبا، ملك الشعراء دربار فتحعلیشاه، آثار متعددی چون خداوند-نامه، گلشن صبا، عبرت‌نامه و دیوان اشعارش به‌جای مانده است. او به‌سال ۱۲۳۸ ه. ق درگذشت.

اینک چند بیتتی از شهنشاه‌نامه را که حتی در نوع بیان نیز تقلید کامل شاهنامه فردوسی است می‌آوریم:

ز اندیشه تیغ ایران خدای	چو دیوان به کمسار بگزیده جای
مپندار کایشان ز ایران بوند	ز نام‌آوران و دلیران بوند
سراسر چو ناپاک اهریمنند	چو ناپاک اهریمنان ره‌زنند
به ایران نداند کسی نامشان	که کم باد چون نامشان کامشان

صبا با وجود این‌که شخصیت‌های مورد مدحش را به‌قهرمانان اسطوره‌ای و تاریخی باستان تشبیه می‌کند و از علو غرفه کسری و دلکشی قصر او و صولت رستم و... سخن می‌گوید، آنجا که خصلت شاعرانه رقابت و حسادت به کامش شرتک می‌ریزد، فردوسی و نظامی را نکوهش می‌کند و شهنشاه‌نامه خود را برتر می‌شمارد:

به کژی چرا باید آراست گفت  
چسومن در سپاس شه راستان  
سزد گر روانشان بود در فسوس  
اگر چه زهر در بسی برده رنج  
ولسی سر بسر بیهده رنجشان  
یکی بنام پرویز را بر کشید  
یکی زنده کرد آیت زنده را

گهر را نباید بجز راست سفت  
بر آرایسم از راستی داستان  
چه استاد گنجه چه دانای طوس  
ز پر مایه گوهر پراکنده گنج  
نه جز بهره اژدها گنجشان  
که او نامه مصطفی را درید  
ستایشگر آمد مغی چند را

### میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدراعظم محمدشاه قاجار علاوه بر سیاست در نظم و نشر نیز دستی داشت. او و پدرش در خدمت عباس میرزا و فرزندش محمد میرزا (محمدشاه بعدی) زحمتهای کشیده بودند. بعد از فوت میرزا بزرگ میرزا ابوالقاسم فرزند دوم او جانشین وی شد و پس از درگذشت فتحعلیشاه با تلاشی پیگیر محمد میرزا را به تهران آورده بر تخت نشاند و پاداشش آن بود که عاقبت او را در باغ نگارستان تهران خفه کردند.

در آثار منظوم قائم مقام نیز کلماتی که گویای بهره گیری او از اسطوره ها است دیده می شود، هرچند این کاربرد از نوع اشعار صبا نیست و واقعه گرایانه تر و پندآموز می باشد. در اینجا صرف به کارگیری کلمات مورد نظر نیست بلکه وزن و باری است که هر کلمه با خود دارد و در مجموع محتوایی را می سازد که گوینده قصد آن داشته و بر آن بوده است که در گذشته های دور - از افسانه و تاریخ - قدرت و صلاحیت شاهان پیش از آن است که امروز. و سلاطین ایران نژاد در همه حال از ترک نژادان غاصب برترند.

شعر قائم مقام از نظر بیان و نوع تعاریف و مداخل با دیگران متفاوت است و نشانگر شخصیت اوست و بیشتر گلایه وار و پند دهنده است تا تشبیهات توخالی در جهت کسب صله. اینک نمونه ای از شعر قائم مقام فراهانی:

کین جنگ و جدالی که تو در خاطر داری  
کاری است که بس عمده و دشوار و گران است  
وین خیل و سپاهی که ترا باشد امروز  
با طایفه روس کجا تباب و توان است  
امسال سه سال است که این خیل و حشم را  
نه چیره و نه جامه و نه مشق و نه سان است  
و آن غله که گیرند به تنخواه مواجب  
در وزن سبک باشد و در نرخ گران است

حالا ایباتی از يك قصیده میرزا ابوالقاسم را نقل می کنیم که در آن تشبیهات باستان ستایانه به کار گرفته شده است:

چون فریدون با درفش کاوایان شد  
با دو مرد بدکنش همداستان شد

که بیروم اندر به عزم رزم قیصر  
نه چنان کاسکندر اندر رزم دارا

صد چو دارا بین که دارای جهان شد  
نه سیاوش وش نه روئین تن توان شد  
آنچه کردند و به گیتی داستان شد

وین سکندر را برادر در برابری  
برخلاف شاعرانش بنده گویم  
کاندو با کاووس و با گشتاسب کردند

در این اشعار او سخن صبا را در شهنشاهنامه که عباس میرزا را روئین تن  
تصویر می‌کند پاسخ می‌گوید ولی خود در قصیده‌ای دیگر او را به جمشید تشبیه  
و چنین می‌سراید:

باز آی به خرگاه که عالم همه ببینند جمشید که بازآمده بر تخت کیان است

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی به سال ۱۱۹۲ ه. ق به دنیا آمد و در سال  
۱۲۵۱ ه. ق کشته شد.

### وصال شیرازی

میرزا شفیق شیرازی متخلص به وصال بین سالهای ۱۱۹۲ تا ۱۱۹۷ ه. ق در  
شیراز متولد شد و در همانجا کسب کمالات کرد. اوشاعری درباری است و آنچنان که  
خود گوید:

دیوان تو انباشته از مدح بزرگان در کیسه نه درهم بودت هیچ نه دینار

یا:

خورده خون در همه فن تاشده ام در یکفن تو به جز شاعر بیموده سرا هیچ نگیرم

دیوانش پر است از مدایح و در آن زمانه رواج تملق جز این هم نشاید.  
او خط را نیز خوش می‌نویسد و قسمتی از امرار معاشش از این طریق است.  
وصال در پایان عمر کور شد و در سال ۱۲۶۲ ه. ق به سن ۶۹ سالگی در شیراز  
درگذشت.

نمونه‌هایی از اشعار وصال که از تشبیهات باستان‌ستا استفاده کرده است در  
اینجا ذکر می‌شود:

ای ملک جم، ببال که شاه عجم رسید  
دارای افسرکی و اورنگت جم رسید

ثانی به عدل و داد نداری تو ورنه خود  
از عدل و داد ثانی نوشیروانیا

شاه از برادران بتو داده ست ملک جم  
هست این نشانه‌ای که تو از جم نشانیا

باز چون خسیم در خواب ببینم که یکی  
از در خسرو جمشید سیر می‌آید

او علاوه بر آثار مختلف، داستان شیرین و فرهاد را نیز به نظم کشیده و این داستان عاشقانه دوران خسروپرویز را در مجموعه‌ای به نام مثنوی فرهاد و شیرین باقی گذاشته است که خود عطف توجهی است به افسانه‌های تاریخ باستان.

### قائنی

از دیگر شاعران نام‌آور دوران حکومت قاجاریه، میرزا حبیب‌الله شیرازی متخلص به قائنی است. زندگی پر فراز و نشیبی داشت و در سرودن شعر طبیعی روان و بدیهه‌گوی. او به سال ۱۲۲۳ ه. ق متولد شد و در سال ۱۲۷۰ یا ۷۱ در حالی که دچار مالیخولیا شده بود دارقائنی را وداع گفت. در شعر او نیز اشارات به شخصیت‌های اسطوره‌ای فراوان به چشم می‌خورد و او به مناسبت‌های مختلف از آن بهره می‌گیرد. به توصیفی از دکتر مهدی حمیدی در مورد قائنی توجه فرمائید:

«با تاریخ و داستانها و افسانه‌ها آشنائی فراوان داشته و هنگامیکه بذکر این گونه مطالب می‌پردازد خواننده را به حیرت می‌اندازد. مثلا در قصیده:

صبح برآمد بکوه مهر درخشان      چرخ تپی گشت از کواکب رخشان

علاوه بر آنکه قسمت عمده داستانهای شاهنامه را نام برده بمناسبتی نام پنجاه و چند نفر از زنان تاریخی عرب و عجم را ذکر میکند، و در بعضی قصائد همین داستانها را مبنای مضامین خزانیه و بهاریه قرار میدهد:

رستم عید از برای چشم کاووس بهار      نوشدارو از دل دیو خزان می‌آورد  
بهر دفع بیوراسب دی‌گلستان کاوه را      از گل سوری درفش کاویان می‌آورد  
رستم اردبیشستی مؤده نزد طوس‌عید      از هلاک اشکیوس مهرگان می‌آورد  
بهر ناورد فرامرز حریف اینک سپهر      از کمان بهمنی تیر و سنان می‌آورد

اینک بیتی دیگر در این زمینه:

و یا در تیره چه بیژن، نهفته چهره روشن  
و یا روشن گهر بهمن، شده در کام اژدها

و بیتی دیگر:

خوش است کامشب ای صنم خوریم می به یاد جم  
که گشته دولت عجم قوی چو کوهسارها

### محمد داوری

وصال شیرازی شش پسر داشت که همچون پدر هر یک در هنر و یا هنرهای سرآمد بودند و از میان آنان سومین فرزندش محمد داوری پا جا پای پدر گذاشت و به شاعری شهره شد. او نیز مثل پدر خط را خوش می‌نوشت و در نقاشی و

چهره‌نگاری نیز از بهترین‌ها بود. گفته‌اند که علاوه بر زبان و ادبیات فارسی، در عربی و ترکی نیز تسلطی داشت و اشعاری به هر سه زبان سروده است. داوری در باستان‌ستانی تنها به تشبیه صاحبان جاه و مقام آن روز به قهرمانان و شخصیت‌های باستانی و تاریخی بسنده نمی‌کند و صریحاً مخاطب را به ستایش و فخر دعوت مینماید:

از باستان مفاخرت راستان بود در داستان مفاخرت باستانیا

او در ادامه ابیات قصیده‌ای که يك بيتش را ذکر کردیم، انوشیروان پادشاه ساسانی را که در يك روز - به نقل تواریخ - چهل هزار مزدکی را کشتار می‌کند، همچون بسیاری از قماش خود، مظهر عدل می‌شناسد و ممدوح خود را به او تشبیه می‌کند:

جز عدل یادگار نوشیروان نماند اینک تو یادگار انوشیروانیا

داوری هر سه هنر - شعر، خط و نقاشی - خود را در بازسازی نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی به‌کار گرفت؛ سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی در این مورد می‌نویسد:

«کتاب شاهنامه تمام کرد که تذهیب و نقاشی و جلد او تمام کار خودش بود و کمال امتیاز داشت. قریب پنج سال در دست داشت و در آن مدت اجزاء و اوراق او به‌نظر غالب بزرگان رسید و کسی طالب نشد. آخر محمد قلی - خان قشقایی ایلخانی فارس طالب شد. او کتاب را تمام کرد و شرحی به بحر تقارب مشتمل بر زحمت خود و تعریف کتاب و مدح ایلخانی بر او بیافزود...»

در این مقدمه، داوری، ضمن تمجید از فردوسی - برآورنده نام ایران به ماه - خلاصه‌ای از داستانهای شاهنامه را می‌آورد و قهرمانان آن را یک‌یک نام می‌برد و آنگاه مروری دارد بر نام پادشاهان ساسانی، او زحمات خویش را در جهت آماده‌سازی کتاب در همان وزن و ردیف ذکر می‌کند و مقدمه را با ابیاتی در مدح خریدار کتابش، ایلخانی فارس، به پایان می‌برد. ابیاتی پراکنده از این مقدمه را

به‌عنوان نمونه می‌آوریم که نشانه‌های باستان‌ستانی را نیز به همراه دارند:

نبرد دلیران جنگ آزماي	همان داد شاهان با هوش و رای
بر آسودم از شاهسی کیتباد	ز کاووس کسی شد سرم پر ز باد
ز مرگ سیاهوش دلم خسته شد	به کیخسرو این سوک پیوسته شد
جهان تازه شد از دوم اردشیر	ز شاپور و از اورمزد دلیر
دوم اورمزد آمد و تخت یافت	ز شاپور دیگر شهی بخت یافت
جهان پر شد از داد نوشیروان	به هرمزد رو کرد بخت جوان
جهان فره خسروانی گرفت	ز پرویز گیتی جوانی گرفت

داوری چهل و پنج سال عمر کرد و در سال ۱۲۸۳ هـ. ق درگذشت.

### سروش اصفهانی

میرزا محمدعلی متخلص بهسروش از اهالی سده اصفهان است. او بهسال ۱۲۲۸ هـ. ق متولد شد. سروش که از قصیدهسرایان بنامکشور ماست، ازدوران ولیعهدی تا زمان سلطنت در خدمت ناصرالدینشاه قاجار بود و در دربار او لقب شمس-الشعرائی یافت. سروش بهسال ۱۲۸۵ هـ. ق پس از ۵۷ سال زندگی آرام وآسوده درگذشت.

در قصاید او که تقلیدی استادانه از بزرگان این فن شعری بویژه فرخیسیستانی است، نمونههایی از تشبیه ناصرالدینشاه - ممدوح او - بهنامهای باستانی دیده

می‌شود:

- گوئی شدند زنده فریدون وکیقباد      کز حشمت و جلال هم این و هم آنبا  
- بالای تخت همچو فریدون آبتین      وندر سپاه چو علم کاویانیا  
- نوشیروان عادل آذرپرست بود      ایزد همی پرستی و نوشیروانیا

- بزور و کوشش و مردی چو بهرام است لشکرکش  
بداد و دانش و رادی چو نوشروان سمر۴ باشد

- تو گوئی کیقباد است او میان جوشن و خفتان  
و یا کاووس کی چون با کلاه و با کمر باشد

### فتح‌الله‌خان شیبانی

در دوره حکومت قاجاریه تا پیش از آنکه سر و صدای مشروطیت بلند شود و ادبیات و شعر تحت تأثیر این حرکت سیاسی اجتماعی تحول یابد، شعرای بسیاری در دربار سلاطین و شاهزادگان و امرا به دکانداری شعر مشغولند که اگر می‌خواستیم اشعار همه را مورد جستجو قرار دهیم و نمونه‌های باستان‌ستای آن را بیاوریم سخن به‌درازا می‌کشید. بناچار به‌همین چند تن از مشهورترینها قناعت می‌کنیم و با اشاره‌ای به‌اشعار فتح‌الله‌خان شیبانی بررسی مجمل اشعار این دوره را به‌پایان می‌بریم.

ابونصر فتح‌الله‌خان شیبانی در آغاز دهه پنجم قرن سیزدهم هجری قمری در کاشان متولد شد. عمر شصت و هشت ساله او با دربه‌داری و ناکامی گذشت. او از دربار ناصرالدینشاه رانده شد و چون روزگار به‌هراتش در افغانستان انداخت به‌سعایت بدخواهان به‌جاسوسی انگلیسها متهم شد. شیبانی که از این همه‌پازیگری چرخ به‌فغان آمده بود گوشه‌انزوا گرفت. اما بدسگالان پلید دهی را که با خون‌دل و خرج بسیار آباد کرده و مامن خود قرار داده بود ویران ساختند و چون او به‌تظلم به‌دربار شاه قاجار آمد، پادشاهی نیافت و عدالتی ندید. پس بر ظلم و کوردلی

بشورید و با کلامی آتشین ضمن انتقاد از اوضاع موجود، آگاهانه درهم ریختن بساط سلطنت قاجار را پیش‌بینی کرد که: الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم<sup>۵</sup>.

داد بسی کردم و نداد کسی داد	زین سپس از دست داد خویش کنم داد
شاه که او رسم عدل و داد نداند	زود رود ملک و دولتش همه بر باد
ایمنی اندر جهان به عدل و دادست	هرکه جز این جوید ایمنی بمبیناد

شیبانی در آغاز کار مدایحی دربارهٔ ناصرالدین‌شاه دارد که با مدیحه‌گوئی دیگر شاعران درباری متفاوت است. او در ضمن اشعاری که حکایت از تعریف و تمجید می‌کند به رعایت حق و دادگستری نیز توصیه می‌نماید و گاه نیز به شکلی بسیار ظریف گله و شکایت. شیبانی نیز در میان اشعارش عباراتی که حکایت از تفاخر او به گذشته‌های باستانیست دارد:

نوشیروان نمرده‌که روزی دو درجهان	زنجیر عدل بست و بیاراست باغ داد
البرز قصه می‌کند از زال و کیقباد	وز خسروان پیش بسی دارد او به یاد
رستم به تیغ او زده برفرق خصم تیغ	بهرام بر بدامن او پرنشسته شاد
و امروز شاه ناصردین می‌چمد در او	با حشمت سکندر و فرجم و قبباد
کوخود به جاه‌بیشتر است از همه ملوک	وز عدل و داد هم ز سلاطین پیشداد

### «اولین گامها در نثر پارسی»

در آثار منشور دوره‌ای که روند شعرش را بررسی کردیم نیز اعتقاد به فر و شکوه ایران باستان به چشم می‌خورد. نویسندگان، حداقل در اواخر این دوره، با به کار گرفتن لغات پارسی خالص و اجتناب از آوردن لغات عربی علائق خویش را به نمایش می‌گذارند. آنها بر این تصورند که با حمله اعراب بسیاری از خصائص نژادی ناب ایرانی از بین رفته و در مقابل تاریخ پرشکوه قبل از اسلام! سرنوشتی مشحون از شکست و ناکامی و پستی نصیب ملت ما شده است. جالب است که حمله مغول و اثرات مخرب آن چندان جای شایسته‌ای در این فکر ندارد.

چرا ادیبان این دوره و دهه‌های بعد این چنین بر گور ایران باستان اشک تحسر می‌ریزند و به یاد دوران قبل از اسلام افتاده‌اند؟ آیا تمدن و فرهنگی که ایران بعد از اسلام به آن می‌رسد و جایی بزرگ در عالم متمدن آن روز دارد نمی‌شناسند و از آن بی‌اطلاعند؟ چه چیزی در دوران پیش از اسلام آنان را جلب کرده است؟ اینها و بسیاری سؤالات از این‌گونه در مورد این تعصب باستان‌ستایی بیمارگونه مطرح است که پاسخش را باید در جای دیگری جستجو کرد. برای رسیدن به جوابی درخور باید به مجموعه اطلاعاتی که در زمینه تحقیق و تتبعات پیرامون مسائل مختلف تاریخ، فرهنگ، باستان‌شناسی و سفرنامه‌هایی که غربیان در مورد ایران نگاشته‌اند مراجعه کرد که قسمتی از آنها در فصلنامه یاد شماره ۷

مورد اشاره قرار گرفته است.<sup>۶</sup>

در قرون هجده و نوزده میلادی بیشترین تحقیقات از سوی اروپائیان در رابطه با کشورهای مشرق‌زمین صورت گرفت و کتابهای متعددی در زمینه‌های مختلف توسط محققان و انجمنهای خاورشناسی تدوین و منتشر شد. در این تحقیقات که بعدها نیز به‌اشکال گوناگون ادامه یافت، ایران جای ویژه‌ای داشت و نتیجه‌ای به دست داد که قبله‌گاه روشنفکران داخلی شد؛ چرا که محققان! چنین نتیجه گرفته بودند که ایران قبل از اسلام دارای تمدن و فرهنگی بالا بوده است و به‌دنبال آن کاوشگران باستان‌شناس به‌حفریهای گوناگون در کشور ما دست زدند که گرچه حاصل آن به‌یغما رفت و راهی موزه‌های غربی شد، اما به‌عنوان دلیل اثبات مدعا هم مورد استفاده قرار گرفت.

اولین تحقیقات پیرامون زرتشت، به‌دلیل ارتباط استعمارگران فرانسوی و انگلیسی با پارسیان هند<sup>۷</sup>، از هندوستان آغاز شد و سپس به ایران کشید. در حالی که در خود ایران نیز هیأت‌های اعزامی کشورهای غربی مستقلاً پیرامون تاریخ قدیم کشور ما تحقیق می‌کردند.

کتابهایی که در نتیجه این تحقیقات منتشر شد و ترجمه‌ها یا اصل آنها به‌دست روشنفکران غرب‌زده ایران رسید، آنان را که زیر سلطه قاجاریان و در ارتباط مستمر با فرهنگ و نموده‌های پیشرفت غربی قرار داشتند، تحت تأثیر قرار داد و اندیشه‌های ناسیونالیستی (ملی‌گرائی) را در آنان تقویت کرد.

نتیجه‌گیری از علت وجودی این تتبعات و بررسی‌های غربیان و اثرات حاصله از آن در رابطه با روشمهای استعمار نو را به‌خواننده وا می‌گذاریم و به‌بررسی آثار منشور دوره مورد بحث می‌پردازیم:

از کتابهایی که مایه الهام بسیاری از نویسندگان در دوره ماقبل مشروطیت قرار می‌گیرد و شوق ستایش را در آنان برمی‌انگیزد و به‌راه پارسی سره‌نویسی هدایتشان می‌کند، کتابی است به‌نام «دساتیر» یا نوشته‌های مقدس پیامبران ایران باستان. نویسنده این کتاب به‌روشنی معلوم نیست<sup>۸</sup>؛ اما براون در تاریخ ادبی ایران در مورد آن می‌نویسد:

«مادر دهر هرگز کتابی مزور و مجعول به‌وقاحت دساتیر نیاورده است... نسخه منحصر به‌فرد آن را ملاکاوس در حدود سال ۱۷۷۳ میلادی (۱۱۵۲ شمسی) از ایران به‌هندوستان برد و پسرش ملافیروز در سال ۱۸۱۸ (۱۱۹۷ شمسی) منتشر ساخت.»

این کتاب مجعول بنا به ادعای ناشر آن ملافیروز، به زبان اصلی همراه با تفسیر ساسان پنجم (؟) و با ترجمه فرس قدیم به‌چاپ رسیده است و ترجمه انگلیسی آن نیز ضمیمه شده است. فرهنگ مفصلی از لغات دور از ذهن و فنی فارسی نیز به‌آن



اضافه شده تا خواننده بتواند آنرا بفهمد.

کتاب دیگری به نام دبستان مذاهب که تأثیری به مراتب کمتر از دستاویز داشت در همان اوان در هندوستان عرضه شد که گویا در اواسط قرن هفدهم میلادی تألیف شده است. نویسنده این اثر را سیاح مسلمانی از اهالی کشمیر به نام محسن و متخلص به فانی دانسته‌اند. در این کتاب که به زبان فرس قدیم نوشته شده است، دوازده مذهب مورد بررسی و تشریح قرار گرفته و از آئین ایرانیان حتی قبل از زردشت نیز نام برده است.<sup>۹</sup>

در پی رسیدن نوشته‌های مقدس پیامبران ایران باستان و دبستان مذاهب و آثار دیگری از این نوع به کشور ما و به دست قلمزنان آن دوره است که پارسی‌نویسی مد روز می‌شود و کسانی چون جلال‌الدین میرزا نویسنده نامه خسروان، نادر میرزا صاحب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز و یغما جندقی به خلق آثاری بر این گونه می‌پردازند. آنان به این طریق سعی در اثبات اصالت ایرانی به‌زعم خود دارند و می‌کوشند شکوه‌مندی تاریخ و فرهنگ باستانی ایران را که به آن اعتقاد دارند به عرصه نوشتار آورند.

### یغما جندقی

او به سال ۱۲۱۱ در دهکده خور و بیابانک از محال جندق پا به عرصه جهان گذاشت و دست تصادف این روستازاده شتربان را که استعدادی فراوان داشت به جرگه شاعران و نویسندگان انداخت. یغما که بیشتر به‌عنوان شاعر مشهور است در دیوانش نامه‌های متعددی خطاب به فرزنداناش دارد که در یکی از آنها خطاب به میرزا احمد صفائی - یکی از پسرانش - پارسی‌نویسی را تشویق می‌کند. در اینجا کارهای منشور یغما مورد توجه است و به‌عنوان شاهد مثال بخشی از نامه فوق-الذکر را نقل می‌کنیم:

«... این شیوه به کیش دانش‌اندوزان و هنرآموزان، تازه‌کاری و نویر-شماری است. گروهی انبوه نگارندگان قزوین و ری و گذارندگان اصفهان و جی بر این منش رخت نهاده‌اند و در این روش سخت ایستاده، داستانهای ژرف پرداخته‌اند و کاخهای شگرف افراخته. کاش تو هم با آن مایه‌گرفتاری و کار و گرانباری و تیمار، از راه آزمون، خم اندر پشت و خامه درانگشت می‌کردی. چنان پندارم در نامه سیم چارم تو نیز دنبال پوی دسته یاران و سخن‌ساز رشته پارسی‌نگاران آیی»<sup>۱۰</sup>.

سال مرگ یغما را ۱۲۷۱ ه. ق نوشته‌اند.<sup>۱۱</sup>

### جلال‌الدین میرزا

جلال‌الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتح‌ملیشاه قاجار از جمله کسانی است که بر پارسی‌نویسی تأکید دارد و کتاب نامه خسروان را به همین سبک و سیاق و در جهت ارائه فر و شکوه باستان به‌تحریر کشیده است. او پس از تحصیل در

دارالفنون و تماس با اروپائیان مقیم تهران شدیداً تحت تأثیر فرهنگ و تجدد غربی قرار می‌گیرد و پشت پا به شریعت و آئین زده و به کفر و زندقه شهرت می‌یابد. دکتر عبدالحسین نوائی در حاشیه بر کتاب حدیقه‌الشعرا ذیل رسم جلال قاجار چنین می‌آورد:

«ناصرالدین‌شاه که در اوایل به جلال‌الدین میرزا محبتی تمام داشت و او را سمت آجودانی مخصوص خود داده بود به تدریج نسبت به وی بی‌مهر شد. زیرا جلال‌الدین میرزا نه تنها نسبت به دین و مذهب بی‌پروایی نشان می‌داد بلکه با ملوک‌خان روی هم ریخت و به جرگه فراماسونها درآمد...»

جلال‌الدین میرزا با فتحعلی آخوندزاده در قفقاز رابطه و نامه‌نگاری داشت و نسخه‌ای از نامه خسروان خود را جهت او فرستاد و از نظرات و راهنمایی‌های او استفاده می‌کرد. در نامه خسروان که کتابیست در تاریخ پادشاهان ایران، با الهام از نوع نگارش کتاب دساتیر، سلسله‌های مختلف حاکم بر ایران از آغاز تا پایان سلسله ساسانی با ذکر نام و سالهای حکومت آمده است. در این کتاب که به پارسی سره نوشته شده جملاتی از پادشاهان مختلف نقل شده است که هر یک جمله‌ای نغز و همانند جملات قصار به نظر می‌آید؛ گویا هر یک از این پادشاهان حکیمی بزرگ بوده است؟

قسمتی از آغاز کتاب نامه خسروان را به‌عنوان نمونه عیناً می‌آوریم:

#### مه‌آباد

#### نخستین آبادیان

پیمبران و پادشاهان کشور ایران بوده‌اند. روزگار پادشاهی آنها را نگارنده دبستان کیخسرو بعد (آذر) آذرکیوان پارسی صدزاد سال کیوانی شمرده. مه‌آباد بود که مردمانرا گروه گروه کرده بدانشوری و کشت‌کاری و پیشه‌وری و کشورداری و پهلوانی بگماشته و نامه بزبان آسمانی فرود آمد آن را دساتیر گویند پارسی آن در نزد ایرانیان هست و آن برپانزده دریچه است و هر یک ویژه پیمبری. پس از آن چهارده تن پیمبر فرزانه پدید آمدند همه آباد نام که پیروی کیش مه‌آباد می‌کردند. واپسین اینگروه آباد آزاد از میان مردم بکناری شده به پرستش یزدان پرداخت. گویند مکه خانه مه‌آباد بود و آنرا مه‌که می‌نامیدند که بیارسی جای پیکر ماهست زیرا که پارسیان مانده ستاره‌ها از زر و سیم و سنگ آراسته در پرستش‌گاههای خود می‌گذارند.»

چرا نباید چنین نتیجه گرفت که این روش طرحی بود ملهم از مطالعات بسیاری که صورت گرفته بود تا جانشینی برای تکیه‌گاه مذهبی مردم باشد و سرپوشی برای حقایق حاصل از استعمار و استثمار آنان.

#### محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

او به‌عنوان رئیس دارالطباعه ناصری و روشنفکر زمان خود با تکیه بر نزدیکی به ناصرالدین‌شاه در مقام روزنامه‌خوان و مترجم حضور او، نقشی مؤثر در ارائه

کتابهای چاپ شده در این زمان دارد و آثار متعددی از خود او نیز به یادگار مانده که گروهی معتقدند همه از او نیست بلکه از دیگران است که او با سوء استفاده از قدرتش به نام خود چاپ کرده است.

اعتمادالسلطنه که می‌کوشد خود را روشنفکر و دلسوز مردم قلمداد سازد در آثارش گاه به مقایسه وضع موجود با گذشته‌های تاریخی دست می‌یازد و بر شکوه دوران باستان اشک تمساح می‌ریزد. محمدحسن‌خان تا جایی پیش می‌رود که کیخسرو کیانی، دارای اول، آرشاک مؤسس و سرسلسله اشکانیان، اردشیر بابکان مؤسس و اولین پادشاه سلسله ساسانی، خسرو دوم انوشیروان، شاه اسماعیل صفوی، نادرشاه افشار و آغامحمدخان قاجار - البته به عنوان مزه - را در مقام مفاخر تاریخ ایران از گور بیرون می‌کشد و در کتاب **خوابنامه** یا **خلسه** به قضاوت دادگاه رسیدگی به جرائم صدراعظمهای دوران قاجار منصوب می‌کند. علاوه بر این او دست به نگارش تاریخ ایران می‌زند و غیر از آن اثر مستقلی به نام **دررالتیجان** فی تاریخ بنی‌اشکان در شرح دوران پارتها چاپ و منتشر می‌سازد.

### سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی

جالب‌ترین مثال در مورد پارسی‌نویسی، مقدمه‌ای است که سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی (متولد به سال ۱۲۴۱ ه. ق) بر کتابش **حدیقه‌الشعرا** آورده است. او بر این کتاب مفصل، در شرح احوال شاعران قرن سیزدهم هجری، مقدمه‌ای عجیب آورده است که خود نیز می‌دانست دیگران از آن سر در نخواهند آورد و به ناچار معانی واژه‌های دور از ذهن دستاویزی را هم می‌آورد تا اندکی مفهوم شود. به قسمتی از این مقدمه توجه فرمائید:

«شگرف سپاس و بزرگ ستایش شایسته بازگاه بایسته هستی و پرستش سزایی است که سترگش او را هیچ آفریده راه نبرد و پاکش و ویش جز او بر فرباره اش نسزد. تیمساران که نزدیکان درگاه آفریدگارند و هرتاسبانی که پیوسته به ویش و ستایش کردکار در این نیرنودند ابرکارند و از بن دریا برکنار... ستوده فراتین خود را به‌نخشه پیام‌آوری بر نوادشان نهاد و همان را سترک‌تر فرجود و دهند آیین آنها نمود و...»

اینک معانی لغات به نقل از خود کتاب دستاویز

تیمسار: حضرت

تحشه: به فتح اول، برهان حجت و دلیل

بایسته هستی: واجب‌الوجود

سترگش: به ضم اول و ثانی و کسر کاف به معنی جلال است.

پاکش: به کسر کاف به معنی تقدیس است که به پاکی صفت کردن باشد.

ویش: به کسر اول به معنی تقدیس و پاک خواندن باشد.

فرباره: شأن و شوکت و عظمت.

هرتاسب: به فتح اول سالکی که در راه یزدان پاک رنج برد.

نیرنود: به کسر اول بر وزن سیر به معنی فکر و اندیشه و نظر.

ابركار: بر وزن اشكبار حيران و سرگردان و متعير.  
نواد: به فتح اول به معنی زبان.  
دهناد: به فتح اول نظم و نسق در كارها.

باقر مؤمنی در مورد این نوع باستان‌ستایی در بحثی پیرامون ادبیات مشروطه چنین می‌گوید:

«فارسی سره‌نویسی از مدتی قبل به‌عنوان یکی از تفنن‌های نویسندگان بی‌درد و غم شروع شده بود، ولی در این زمان به‌پناهگاه و اماندگان دنیای کهن تبدیل شد. گروهی از روشنفکران بودند که موضع اجتماعیشان در حال متلاشی شدن بود. آنها این را به‌خوبی حس می‌کردند و می‌کوشیدند تا دستاویزی برای ادامه حیات گروه اجتماعی خودشان پیدا بکنند. آنها روشنفکران وابسته به‌گروه‌های رشد‌یابنده، یا توده‌های انقلابی نبودند. به‌همین دلیل هم نمی‌توانستند به‌آینده دل ببندند، و به‌انقلابی که می‌رفت سر بلند کند تکیه کنند. پس به‌گذشته چنگ می‌زدند و در جستجوی دستاویزی برای توجیه حیات متزلزل خودشان، به‌ایران باستان پناه می‌بردند.

«پارسی سره» در حقیقت برای آنها يك دستاویز بود. نمونه این آدم‌ها جلال‌الدین میرزا، یکی از ده‌ها پسر فتح‌علیشاه بود که نه می‌توانست امیدي به‌جاه و جلال‌پدري داشته باشد، و نه می‌توانست خودش را به‌دامن بورژوازی نو رسیده - یا بدتر از آن، مردم کوچه و بازار - ببندازد. این بود که در عصر جوشش توده‌ها «نامه خسروان» کهن را به‌زبان پارسی - به اصطلاح بیغش - سرهم می‌کرد. نمونه دیگر مانکچی نام زردشتی پارسی بود که به‌گسترش دین نیاکان دلخوش کرده بود<sup>۱۲</sup>.

این نظریه نمی‌تواند همه‌واقعیت باشد چراکه این روشنفکران پس از مشروطیت نیز با وجود تکیه‌ای که به‌توده‌ها داشتند و بعضی خود از متن انقلاب جوشیده بودند بازهم بر گذشته‌های دور و باستان تأکید می‌کردند. البته از زاویه تقسیم‌بندی طبقات اجتماعی این افراد وابسته به طبقات بالا و اغلب برخاسته از اشرافیت بودند و درگیر با بورژوازی نوحاسته‌ئی که تلاش می‌کرد قدرت را به‌دست گیرد. اما باستان‌ستایان دوره مشروطیت گذشته از وابستگی‌های سیاسی‌شان، روشنفکران بی‌درد و غمی نبودند که در جهت مبارزه طبقاتی و حفظ پایگاه‌های اجتماعی به ستایش دوره باستان دست زنند. بلکه این تفاخرات، همانگونه که خواهد آمد، راهی بود برای سرکوبی حس حقارت در مقابل پیشرفت همه‌جانبه غرب و نقطه اتکایی علیه اعتقاد به‌اینکه غربیان نژاد برترند.

گذشته از این و شاید عمده‌ترین دلیل باستان‌ستایی - همچنانکه در بحث‌های نظری باستان‌ستایی در شماره‌های ۷ و ۸ فصلنامه یاد آمد - مبارزه‌ای بود علیه دین و مذهب که در غرب نتیجه مثبت داده بود و قرار بود با هدف بهره‌برداری سیاسی در این گوشه دنیا و در کشورهای مثل ایران و ترکیه و... نیز مورد استفاده قرار گیرد. آنان - استعمارگران با چهره و بی‌چهره - به‌خوبی می‌دانستند که تنها با

سخ و یا از صحنه بیرون کردن دینی مثل اسلام است که می‌توانند به هدفهای خود جامه عمل بپوشند.

### به‌سوی مشروطیت (پیش از ۱۲۸۵ شمسی)

اندک، اندک اعتراض، گلایه و انتقاد از حکومت قاجاریه در ایران آغاز می‌شد. غرب که در این دوران به سرعت به پیش می‌تاخت و در جستجوی بازارهای مصرف و سرزمینهای تحت سلطه، انواع و اقسام متخصصین و مأموران را به همه‌جا گسیل می‌داشت نه تنها ایران را فراموش نکرده بود، بلکه بسیار مهم می‌شمرد. به‌این ترتیب حضور غربیان که در همه شئون مملکت ما دخالت داشتند از یکسو و مسافرت‌های ایرانیان به کشورهای غربی رابطه‌ای به‌وجود آورد که پای فرهنگ غربی را در صحنه زندگی اجتماعی ما گشود و در بعضی موارد در تعارض با سنن دیرپای فرهنگ و سنتهای ملی ایران قرار گرفت.

آشنائی با فرهنگ و تمدن غرب و نمونه‌های عینی آن، در مغزهای آماده پذیرش، ضرورتاً مقایسه‌ای را به‌فکرها می‌گشاند که نتیجه‌اش شناخت حقایق تلخی بود که شراره‌های عصیان را به‌وجود می‌آورد. عوامل دیگری نیز در این میانه نقش داشتند؛ تحولاتی که در عثمانی - همسایه مسلمان - به‌سوی دموکراسی نوع غربی در جریان بود و تماس با افکار انقلابی منطقه قفقاز روسیه که پایگاه انقلابیون تبعیدیهای روس شده بود و در جوار اینها شهرت‌سی که ژاپن با پیشرفت‌های چشمگیر و فوق‌العاده خود به‌عنوان کشوری آسیایی بدان دست یافته بود، دست به‌دست هم داده و روشنفکران غرب‌زده را به اندیشه اصلاح انداخت و دربار خموده و مستبد قاجار را به‌لرزه درآورد.

در روند این تحولات، ایرانی که از دیرباز شاهنامه را می‌شناخت و در محافل مختلف حتی قهوه‌خانه‌ها، افسانه‌های گه‌گه‌گه و دلچسب آن را با هیجانی خاص دنبال می‌کرد و از اختلاط اسطوره‌ها و حقایق تاریخی نوعی تکیه‌گاه ناسیونالیستی - ملی‌گرایی - و در موارد متعصبانه، شوونیستی - وابستگی افراطی به سرزمین بومی - برای خود ساخته بود، اینک که در ارتباط با غرب با ملی‌گرایی غربی هم آشنا شده بود، در جهت رسیدن به هدفهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شناخت جدیدی از وطن پیدا می‌کرد. در ذهن گروه روشنفکران، شرایط آن‌روز مملکت نمی‌توانست هیچ شباهتی با گذشته‌های پر شکوه باستانی - که از مدتها پیش غربیان با شور و هیجان خاصی تمامی جنبه‌های آن‌را به‌کمک باستان‌شناسی و تحقیقات تاریخی روشن ساخته و در آثار متعددی منتشر کرده بودند - داشته باشد. به‌نظر روشنفکران غرب‌گرای آن دوره، تلاؤ اقتدار و عظمت ایران باستان را غربیان متمدن هم دریافته و باور کرده‌اند که ایران همیشه این وضع را نداشته

است. پس چه خوب است اگر این گذشته‌ها تکرار شوند و ایران امروز را به شکل ایران باستان درآورند. بدین‌گونه است که ملی‌گرایی ملهم از غرب به کمک تفاخرات باستان‌ستایانه می‌آید و در روند رو به‌تزايد انقلابیون، شمارهای حرکت گسترده مردمی را می‌سازد.

باورهای باستان‌ستایی که در فرهنگ سنتی مردم ما جای ویژه خود را داشت در طول دوران تحول، خود را از حرکت اسلامی که پویائی و قدرت خویش را در رویدادهائی چون ماجرای تنباکو و جنگ دوم ایران و روس به‌نمایش گذاشته بود، کنار می‌کشد و تا جائی پیش می‌رود که در تعارض با آن قرار می‌گیرد؛ چرا که در اندیشه فرهنگ‌عوامانه (سنتی)، این دو - یعنی حرکت اسلامی و باستان‌ستایی مبتنی بر علائق ملی - تباینی ندارند. ولی روشنفکر پیرو فرهنگ وارداتی، خود را در تقابل با اسلام راستین می‌یابد و نمی‌تواند بین این دو نوع تفکر آشتی برقرار سازد؛ بویژه که هدف اصلی رواج باستان‌ستایی جایگزینی آن به‌جای هرگونه باور و اعتقاد حرکت‌برانگیز است.

آنچه که تا کنون در نمونه‌های اندک ستایش شکوه باستانی ایران زمین عرضه کردیم، شکل خاص ناسیونالیسم غیر تدوین شده ایرانی است که همگام با شکل‌گیری و به‌وجود آمدن انقلاب مشروطیت این تفاخرات وسیع‌تر شده و عرصه‌های متین و قالب‌ریزی شده‌ای را در ادبیات مشروطه پی‌ریزی می‌کند. اشارات به تاریخ باستان و شخصیتها و قهرمانان اسطوره‌ای در پهنه کلام‌مکتوب ابتدا فقط فرهنگی و جزئی از باورها و علائق ملی است؛ تا جائی که در دیوان حافظ و بوستان و گلستان سعدی هم نمونه‌های آنرا می‌بینیم. اما در ادبیات بلافصل انقلاب مشروطیت و متن حرکت انقلابی مردم، شکل عرضه آگاهانه به‌خود می‌گیرد و تا جائی پیش می‌رود که جشنهای دوهزار و پانصدمین سال‌شاهنشاهی ایران برگزار می‌شود و چندین‌صد عنوان کتاب به‌بازار می‌آید. و در جوار این فعالیتها سؤالی که آیا برنامه‌ریزان و متخصصین روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و اسطوره‌شناسان وزارت‌های امور خارجه غربی را در این میانه نقشی هست یا خیر؟ مطرح می‌شود که پاسخش را به‌طور قاطع نمی‌توان داد، مگر در آینده و پس از بررسیهای بیشتر. اینک نگاهی کوتاه بر نظرات پیش‌کسوتان این دوره، دوره‌ای که به انقلاب مشروطیت منجر شد.

روشنفکران

### میرزا فتحعلی آخوندزاده

آخوندزاده، روشنفکر ایرانی مقیم روسیه، سوسیالیست مادی‌گرا و اولین کسی است که نمایشنامه‌نویسی به‌سبک جدید را در فارسی تجربه کرده است. او که

ایدئولوژیهای انقلابی قفقاز را درک کرده و به تلاشی گسترده در جهت تنویر افکار ایرانیان پرداخته است، خط فارسی را به دلیل نارسا و مشکل بودن عامل اصلی دست نیافتن به علوم غرب و فرهنگ و تمدن جدید می‌داند. آخوندزاده در اصلاح و تغییر خط فارسی کوششی چشمگیر را وجه همت خویش می‌سازد که نه تنها در ایران موفق نیست، بلکه در ترکیه نیز - با وجود داشتن طرفدارانی در هیأت حاکمه و اهل علم - تلاشهایش در جهت تغییر خط آن مملکت به جایی نمی‌رسد.

آخوندزاده که در آذربایجان ایران متولد شده و به ضرورت مهاجرت خانواده‌اش به روسیه رفته و در آنجا ماندگار شده است با واقع‌بینی ضمن ستایش از ایران باستان، بر این نکته باور دارد که اتکاء بر تاریخ گذشته و تفاخر به آن به هیچ‌وجه راهگشای مسائل حاد و پیچیده ایران آن روز نیست.

او طی نامه‌ای به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۵۰ ه. ش) خطاب به مانکجی زردشتی می‌نویسد:

«آرزوی من این است که ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است، و غیرت و ناموس و بلندمندی و علوی‌طلبی تقاضا می‌کند که تعصب ما در حق همجنسان و همزبانان و هموطنان باشد... و ما را شایسته آن است که اسناد شرافت برخاک وطن مینویشان خودمان بدهیم... نیاکان ما عدالت‌پیشه و فرشته کردار بودند، ما فرزندان ایشان نیز در این شیمه حمیده باید پیروان ایشان بشویم.»

آخوندزاده با شناختی که از شرایط خاص جامعه دارد، می‌افزاید:

«ای مانکجی صاحب! احیای پیمان فرهنگ و قوانین مهادیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعد از این در ایران از ممکنات نیست، چونکه دول و ادیان را نیز اعمار هست چنانکه اشخاص را. شما از بابت دین و دولت خودتان عمر خودتان را به آخر رسانیده‌اید. از این فقره و از این تمنا باید شما خودتان نیز، که از اوضاع عالم و سیویلزاسیون دنیا با خبرید، درگذرید. در ایران دین اسلام پایدار و برقرار خواهد بود، چونکه عمر دین اسلام هنوز به آخر نرسیده است، اما نه بدان روش و حالت که سابقاً بود۱۴.»

آخوندزاده باستان‌ستایی است که با منطق مادی‌گرایانه خود می‌داند که آنچه مرده است دیگر بار زنده نخواهد شد. ولی با وجود این در مورد گذشته ایران دل می‌سوزاند و در همه حال اعراب و اسلام را محکوم کند:

«تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت... آثار پادشاهان فرشته‌کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود، و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره از روی زمین مقفود و رسوم ذمیمه یعنی دیسپوتی [استبدادی] را و دین خودشان را بر شبیه دین یهود به عوض آنها در کشور ایران ثابت و برقرار کرده‌اند۱۵...»

در آثار آخوندزاده، که تأثیری نسبتاً زیاد در روشنفکران آن زمان داشته است، این چنین نظریه‌هایی به فراوانی دیده می‌شود.

از نامه‌های آخوندزاده به‌مانکجی زرتشتی و ارتباط او با زرتشتیان هند، بویژه پاسخی که آخوندزاده در مورد عمر ادیان می‌دهد، چنین پیداست که زردشتیان در جهت زنده کردن آئین باستان تلاشی چشمگیر داشته‌اند. در این شرایط انگلستان سرزمین پهناور هند را به‌تصرف خود درآورده و در روند توسعه نفوذ خود و تسلط همه‌جانبه بر شئون مختلف این مملکت می‌کوشید و در راه رسیدن به این هدف همچون دیگر کشورهای استعمارزده از اقصای و گروه‌هایی علیه دیگران بهره می‌جست. در هند، پارسیان این کشور که اصالتاً خود را هندی نمی‌دانستند - گرچه هرگاه منافع اقتضا می‌کرد یا بکند از ایرانی بودن نیز تحاشی می‌کنند - یار و یاور انگلیسی‌ها بودند و در مقابل، سیاست خارجی انگلیس و حکومت نایب‌السلطنه هند نیز - در حالی که خود نیز ذینفع بودند - زرتشتیان را در دست‌یابی به آرمان ایده‌الیستی‌شان مبنی بر رواج آئین زرتشت و برقراری نظام اجتماعی ایران باستان یآوری می‌کردند.

ادوارد براون در جلد اول تاریخ ادبی ایران آغاز و مسیر تحقیقات تاریخی دینی را در هندوستان و سپس در ایران و نیز چگونگی همکاری‌های پارسیان هند در این مورد را به‌تفصیل شرح داده است. برای اطلاعات بیشتر به این کتاب مراجعه فرمائید.

### میرزا آقاخان کرمانی

میرزا عبدالحسین‌خان مشهور به میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۳ ه.ق) در کرمان متولد شد و از آغاز جوانی به فراگرفتن زبانهای باستانی ایران نزد معلمین زردشتی پرداخت و تحت تسلط فکر برتری ایران باستان نسبت به دوران خود، تا پایان عمر این اندیشه را تعقیب کرد. او بعدها با بعضی باستان‌شناسان و خاورشناسان اروپائی و آثار آنان آشنا شد و کسب معلومات را در زمینه زبانهای زنده و اوستا و پهلوی ادامه داد. میرزا آقاخان در تحقیق پیرامون تاریخ قدیم ایران از این آگاهیها سود جست و دست به نگارش کتابهایی چون نامه باستان و آئینه‌سکندری یا تاریخ ایران باستان زد و براین باور بود که چنین کتابها و مطالبی علاوه بر تحریک مردم به مبارزه با حکومت ظلم می‌تواند در جهت «احیای قوه ملیت در طبایع اهالی ایران»<sup>۱۶</sup> مورد استفاده قرار گیرد. در تحول تاریخ بر پادشاهی هخامنشیان ارج بسیار می‌گذارد و چون بسیاری از همفکران قبلی و بعدی خود بر تازیان می‌تازد؛ آنان را وحشی می‌خواند و آغاز بدبختی و سقوط ایران را از دوران تسلط آنان می‌داند:



«عظمت تاریخ ایران با هخامنشیان آغاز گردید و کورش «مؤسس شوکت حقیقی ایران» است. روح حکومتش آئین داد و انسانیت بود و به همسین جهت تاریخ مقدس او را «مسیح می خوانند و رتبه اش را از پیمبری برمی گذرانند». بزرگی مقامش در این است که با وصف کشورستانی ها و قدرت فائقه ای که داشت «قدسی از جاده مردمی و انصاف بیرون ننهاد». بر پادشاهانی که پیروز می گشت آنان را ندیم و مشاور خود می ساخت و آن قدر وجودشان را گرامی می داشت که صحبت و خدمت آن «پادشاه فیلسوف» را بر اورنگ شهرباری خود برتر می دانستند»<sup>۱۶</sup>.

میرزا آقاخان در مکتوبات خود در مورد وضع ایران باستان چنین شمار می دهد:

«ای ایران گوان شوکت:  
زمانی وسعت مرز و بوم تو به جایی می رسید که از کران تا به کرانش را خورشید در یک روز نمی پیمود. در آن دوران پادشاهان تو به پیمان فرهنگ عمل می کردند و تو در فردوس ارم به بزرگواری و آسایش روزگار می گذراندی و از بخشش های یزدانی بهره یاب بودی. قوانین پادشاهی و آئین مملکتداری پارسیان بسیار بود، در امور بزرگت مجلس مشورت تشکیل می دادند و قانون کنکاش بنیادی قوی داشت. ایرانیان در دانش و آداب و اخلاق و فضیلت بر همه ملل سروری داشتند...»

و پس از آنکه همه شئون زندگی ایرانیان باستان را می ستاید و آنها را از همه برتر می شمارد، چنین می آورد:

«یک مشت تازی لغت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و شترچران، سیاه و زرد و لاغر میان، موشخواران بی خانمان، منزل گزینان زیر خار مغیلان، شریر و بی ادب و خونخوار مثل حیوان بل پست تر از آن بر کاروان هستی تو تاختند. دانشوران جهان معتقدند که ایران قافله تمدنی بود که ناگاه گرفتار ایلغار تازیان گردید، و سرمایه و کالایشان را ربودند. لعنت بر کسانی که دولتی به آن بزرگی و مدنییتی به آن فراخی را که روشنی بخش گیتی بود تسلیم راهزنان بیابان کردند و دل خویش را به موهومات خرسند ساختند تا به سعادت دو جهان نایل گردند»<sup>۱۷</sup>.

از جملات اخیر اعتقادات میرزا آقاخان هم روشن می شود؛ گرچه او و شیخ احمد روحی، دوست نزدیک و یار همدمش، هر دو دختران صبح ازل را به زنی گرفته بودند، اما او ازلی هم نبود و با وجود آنکه در بعضی آثارش خود را مسلمان می خواند، اعترافش بی اساس و به دلیل ترس از تکفیر است<sup>۱۸</sup>.

اگر نوشته های فریدون آدمیت - که خود عمیقاً باستان ستا است - در مورد آقاخان و تحلیلها و تعبیرهای او را در دست بپذیریم، باید قبول کنیم که در نظرات او بویژه در مورد چگونگی ایران قبل از اسلام تناقضاتی وجود دارد، از یکسو او ایران را آنچنانکه آوردیم، بهشتی بی بدیل در دنیای قدیم تصویر می کند و از سویی آنگاه که به توجیه علل شکستها در تاریخ ایران می رسد از پایمال

کردن حقوق فردی، ستمگری و خودسری و نفوذ ظالمانه مغان و موبدان و... سخن می‌گوید. به هر صورت میرزا آقاخان کرمانی از ستایشگران ایران باستان است و غبطه می‌خورد که:

«هر شاخه از درخت اخلاق زشت ایران را که دست می‌زنیم ریشه او کاشته عرب و تخم او بذر مزروع آن تازیان است. جمیع رذایل و عادات ایرانیان با امانت و ودیعت ملت عرب است و یا ثمر و اثر تاخت و تازهایی که در ایران واقع شده است».

او در کتابها و رسائل متعدد خود همه‌جا بر گذشته‌های پر شکوه ایران اشک تحسر می‌ریزد و می‌کوشد - همان‌گونه که گفتیم - از این طریق وطن‌خواهی و ملت‌پرستی را در افکار و اذهان مرده زمانه بیدار کند و آنان را علیه سیستم حکومت جابرانه قاجار بشویراند و چنین است که به سرنوشت محتوم اغلب متفکران انقلابی دوران گرفتار می‌آید: سرش را بریده، پوست آن را کنده، در آن گاه ریخته و نزد شاه قاجار می‌فرستند.

اینک نمونه‌هایی از اشعار میرزا آقاخان از کتاب نامه باستان او را که در تاریخ بیداری ایرانیان به چاپ رسیده است در اینجا می‌آوریم:

خوشا روزگاران فرخ زمان	که روم و فرنگ از تو جستی امان
بسی خرم آن روزگار خوشی	که بودت به هرسو لشکرکشی
همی یاد بادا از آن روزگار	که استنبولت بود جای شکار
همه ایلفارت به آباد و بوم	همه ترکتازت به یونان و روم
خوشا آن روزگار کهن	که می‌تاختی تا ختا و ختن

و پس از سوگواری ایام پیشین:

کجات آن همه رسم و آئین و راه؟	کجات افسر و گنج و ملک و سپاه؟
کجات آن همه دانش و زور دست؟	کجات آن بزرگان خسرو پرست؟
کجات آن نبرده یلان دلیر؟	که شیر ژیان آوریدند زیر
کجات آن سواران زرین ستام؟	که دشمن بدی تیغشان را نیام

خطاب به اورنگ کیان چنین می‌سراید:

تو ای گاه و دیهیم شاهنشهی	که بی تو مبادا مهی و بهی
خنک روز کاندر تو بد جمشید	که آورد بسی نیکوی‌ها پدید
خنک روز کاندر تو بد زدهشت	که اهریمن بدکنش را بگشت
خوش آن روزگار کیومرث شاه	کزو شد پدیدار دیهیم و گاه

### میرزا ملک‌خان

میرزا ملک‌خان، ارمنی‌زاده نو مسلمان شده، در جلفای اصفهان متولد شد (۱۲۴۹-۱۳۲۶ ه. ق) این مرد جنجالی‌ترین شخصیت آزادیخواه! دوران ناصرالدین‌شاه و پسرش مظفردالدین‌شاه است. او که اولین مؤسس فراموشخانه، دلال

صدور امتیاز به خارجیان، خریدار امتیاز و انحصار لاتاری در ایران، مؤسس و نویسنده روزنامه قانون در لندن، مترجم و وزیرمختار، نویسنده کتابچه غیبی در فواید وجوب قانون و بسیاری چیزهای دیگر بود، از جمله کسانی است که بر سر شخصیت و خدمت و خیانت او هنوز هم موافقین و مخالفین مباحثه دارند. خواننده آثار ملکم در صورتی که از زندگی و فعالیتهای او اطلاعی نداشته باشد با روشنفکری انقلابی روبرو خواهد شد که شدیداً طرفدار قانون و اصول است، اما چه اصولی و کدام قانون؟!

میرزا ملکم خان که گفتیم ارمنی‌زاده است - پدرش یعقوب قبلاً مسلمان شده بود - قسمت زیادی از فعالیتهای سیاسی خود را در لندن انجام می‌دهد و در همانجاست که با کتابهای منتشر شده در مورد ایران و تحقیقات غربیان آشنا می‌شود. از او رسالات بسیار باقی مانده است که علاوه بر جنبه‌های سیاسی اجتماعی، از دیدگاه نشر وی نیز خالی از اهمیت نیست. ملکم همچنان که در بسیاری موارد از اولین‌هاست در مورد نحوه نگارش و بویژه ساده و قابل فهم عامه نوشتن نیز از مقدمین است.

در نوشته‌های متعدد ملکم که جمع‌آوری و تنظیم شده است ۲۱ به مواردی از باستان‌ستایی برمی‌خوریم که او بر عظمت و شکوه ایران پیش از اسلام مهر تأکید زده است، اما نباید فراموش کرد که اعتقاد او به ایران باستان اصلاً از نوع میرزا آقاخان نیست، بلکه متعادل‌تر است. ملکم از آن دسته روشنفکران فرهنگ وارداتی است که در بست و ایسته به فرهنگ غربی هستند و در همه موارد مطابق النمل بالنمل حتی در چگونگی غذاخوردن و خوابیدن و لباس پوشیدن و غیره از آداب کشور استعمارگر تبعیت می‌کنند. در واقع ملکم را - به نامی که برای خود انتخاب کرده است توجه فرمائید - باید بیشتر غربی دانست تا شرقی غرب-زده.

میرزا ملکم خان آثار متعددی دارد که از آن جمله است رساله «نوم و یقظه». در این رساله او وضعیت عمومی ایران را به صورت حادثه‌ای در رؤیا مجسم می‌سازد: پیرمردی «ایران مرز» نام مورد ضرب و شتم عده‌ای قرار گرفته و همراه جوانش «مرزبان» نام هیچ تلاشی در جهت رهایی و نجات او نمی‌کند تا شخصی به نام غیاث‌الدوله که فرماندهی سوار را به عهده دارد به کمک ایران مرز می‌آید. اما یاری او نیز چون دیگران نوعی زخم زدن و سرهمش مسموم است. ملکم در این اثر وضعیت آن روز ایران را تشریح کرده است و در ادامه آن پس از پایان خواب و یافتن شباهت بین رؤیا و حقیقت، چنین بر زبان می‌آورد:

«... تو همان ایران هستی که به عهد قدیم گلستان ارم و بهشت روی زمین بودی، تو همان ایرانی که به روزگار دیرین آثار مدنیت و تربیت از تو

ناشی و منتشر می‌شد. مورخین آگاهند که در ایام فرمانفرمایی سلاطین عجم و پیش از استیلای بیگانگان چه رسمهای نیک و نظمهای پسندیده در این مملکت بود، قوانین کیومرث و هوشنگ و جمشید هنوز در دست است و دادگری نوشیروان تا کنون از یاد نرفته است. ای ایران ۲۲...»

در مقدمه رساله غیبی که خطاب به مشیرالدوله نوشته شده و پیش از آنکه به فقرات پیشنهادی قانون بپردازد. اشاره‌ای شده است به انواع حکومتهای موجود در دنیا که با توجه به بحثهای دوران مشروطیت در مورد نوع حکومت، آن را نقل می‌کنیم:

«... هرگاه در يك طایفه حکومت كل در دست يك نفر باشد و اجرای حکومت در خانواده آن حکومت موروثی باشد ترکیب آن حکومت را سلطنت می‌گویند و اگر حکومت يك طایفه موافق يك قرار معین نوبت به نوبت به اشخاص منتقل شود ترکیب آن حکومت را جمهوری می‌نامند. هر حکمی که از حکومت صادر شود و مبنی بر صلاح عامه طایفه باشد و اطاعت آن بالمساوی بر افراد طایفه لازم بیاید آن حکم را «قانون» می‌گویند. حکومت مرکب است از دو نوع اختیار: یکی اختیار وضع قانون و دیگری اختیار اجرای قانون...»

ملکم در رساله دیگرش رفیق و وزیر که به صورت گفتگویی بین دو تن تنظیم شده است اشاره‌ای به نظم ایران در عهد جمشید دارد و هم‌او که از قوانین عهد کیومرث و نظم دوران جمشید یاد می‌کند در کتابچه غیبی زیر عنوان «ایران نظم بر نمی‌دارد» چنین می‌نویسد: «... بلی اکثر عقاید و اعمال ملل فرنگ در ظاهر خلاف عقل می‌نماید ولی اگر ما بخواهیم فقط به عقل طبیعی خود حرکت کنیم منتهای ترقی ایران مثل ایام کیومرث خواهد بود (۲)». پس به نظر می‌رسد هدف ملکم از رسیدن به دوران شکوهمند باستانی جلوتر است؛ او ایرانی در کنار ملل اروپائی را بیشتر می‌پسندد.

### طالبوف

میرزا عبدالرحیم طالبوف نیز از جمله روشنفکران ایرانی است که به ضرورت زمان از زادگاه خود تبریز به قفقاز مهاجرت کرده و تا پایان عمر در آنجا ماندگار شد. او که به سال ۱۲۵۰ متولد شده بود عمر ۷۹ ساله‌اش را در پی کسب علم گذراند و در کنار آن به کار مقاطعه پرداخت و زندگی نسبتاً مرفه‌ای برای خود فراهم ساخت. طالبوف در زادگاه خویش شهرتی به‌سزا داشت تا آنجا که پس از انقلاب مشروطیت از سوی مردم آنجا به‌عنوان نماینده اولین دوره مجلس انتخاب شد. اما به ایران باز نگشت و در مجلس شورای ملی حضور نیافت. او شدیداً وطن‌پرست بود و بویژه مسقط‌الرأس خویش را گرامی می‌داشت.

طالبوف در آثارش چون سیاست طالبی، کتاب احمد یا سفینه طالبی، نخبه سپهری، مسائل الحیات و... که همه در جهت آموزش، به‌زبانی ساده و کلامی روان، نوشته شده‌اند جابه‌جا به‌بررسی اوضاع ایران می‌پردازد و همه‌جا با انتقاد اصولی و درک سیاسی فوق‌العاده‌اش آزادیخواهان و مصلحین را تشویق می‌کند تا در جهت ساخت ایرانی آباد و آزاد همت کنند. در مواردی نیز به‌قیاس تاریخی نشسته و از ایران باستان ستایش کرده است:

«اما ملك ما همان ولایت کیخسرو است و ملك قباد»، با این تفاوت که آن زمان نصف جهان از آن ما بود و از نصف دیگر باج می‌گرفتیم، حالا در قلمرو ما چند شهر ویرانه است»<sup>۲۴</sup>.

از طالبوف که در زمره پیش‌کسوتان ساده‌نویس نثر پارسی است و همچنانکه گفتیم وطن‌پرستی او در شرایط دوری از وطن سخت تحریک شده است، نقل چنین مطلبی بر بیراه نیست که در مقام مقایسه اوضاع آن روز ایران با گذشته‌های تاریخی ادعای باج گرفتن از نصف دنیا و تسلط بر نیم دیگر را بکند.

\*\*\*

در ادامه این قسمت و پیش از آنکه به بررسی ادبیات دوره مشروطه بپردازیم از دو کتاب منثور که در دوران پیش از انقلاب چاپ و منتشر شده یاد می‌کنیم و دو شاعر که گرچه دوره انقلاب و بعد از آن را درک کرده‌اند، اما وارد مقوله سیاست نشده و از شعرای مشروطیت به‌شمار نمی‌آیند.

کتاب اول **حاجی‌بابای اصفهانی** است که زندگی مردم کشور مارا طی داستانی به‌مسخره گرفته است. این کتاب که ظاهراً توسط جیمز موریه عضو هیئت دیپلماتیک سفارت انگلیس در ایران نوشته شده، در همان آغاز انتشارش در ایران ترجمه و به‌سبب طعن‌گزنده‌ای که در تشریح شرایط زندگی آن روزگار در آن به‌کار گرفته شده بود، مورد توجه قرار گرفت. اولین مترجم این کتاب به‌تبعیت از متن اصلی، کتاب را با نثر ساده‌ای نگاشته است. در مقدمه حاجی‌بابا، نویسنده بحثی دارد در زمینه چگونگی دست‌یافتن او به‌داستان و همچنین آداب و رسوم ایرانیان. در این قسمت مقایسه‌ای شده است بین ایرانیان قدیم و مردم دوران نویسنده که حداقل خواننده را به‌یاد اجدادش می‌اندازد و نوعی ترغیب او است به‌ستایش باستان. به‌جملاتی از اولین ترجمه کتاب توجه فرمائید<sup>۲۵</sup>:

در دنیا مردمی مانند ایرانیان با مهر اخلاق دیرینه مختم و با فطرت آداب قدیم منظور نیست. حتی این صفت در صورت و سیمای ایشان نیز مشاهده می‌شود. چنانچه از معاینه و مقایسه صورت اهالی امروزی با صورتهای منقوشه در دیوار تخت‌جمشید که گوئی امروز کنده‌اند، مدلل و مبرهن است که «این نان فطیر از آن خمیر است»<sup>۲۶</sup>.

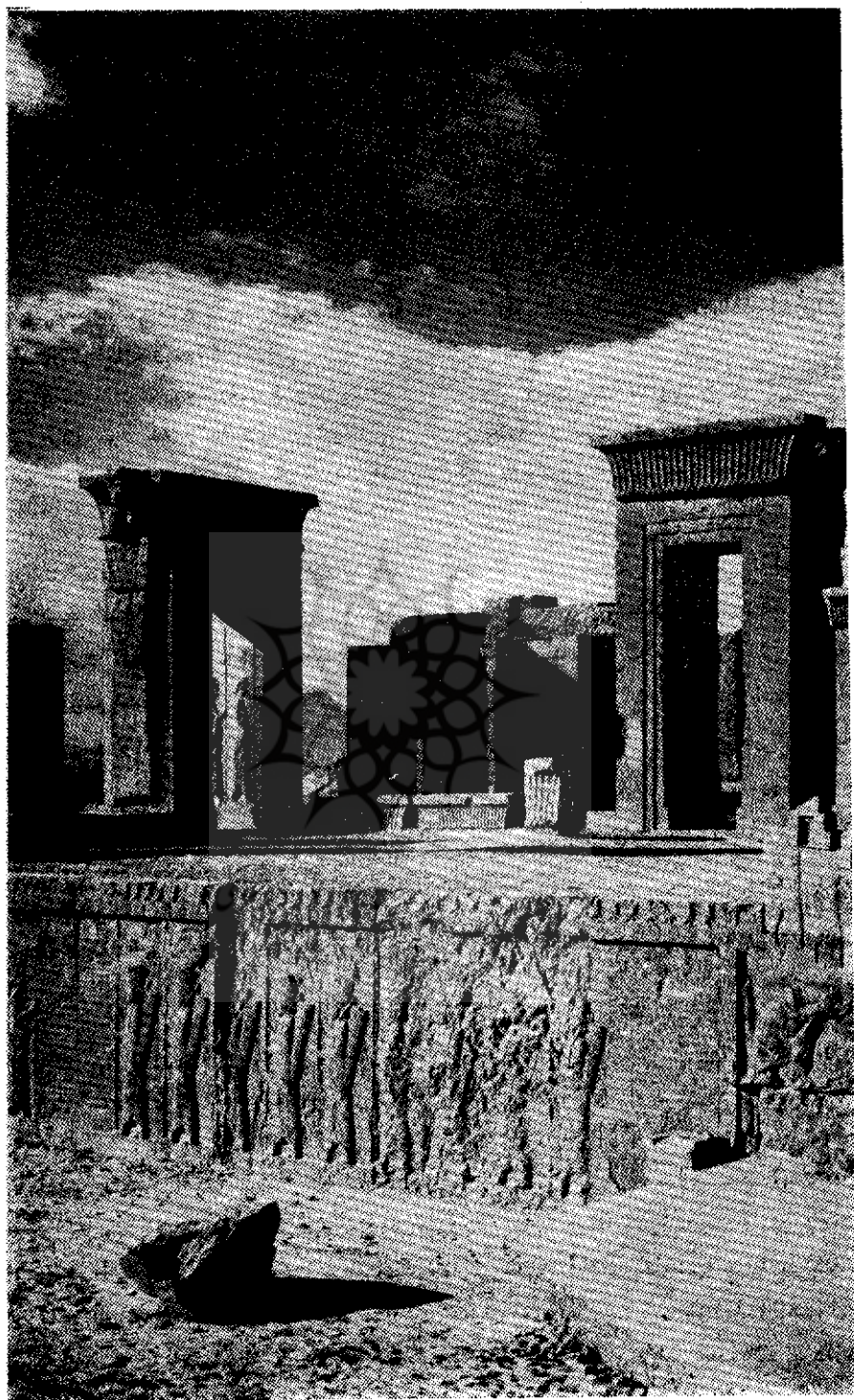
اشاره‌ای به این نکته جالب است که چهره مردم دوران قاجار شبیه به حجابیه‌های تخت جمشید و تصویر شاهان و نمایندگان اقوام و مللی باشد که به درگاه آنان هدیه و باج و خراج آورده‌اند.

دومین کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ یا پلای تعصب او اثر حاج زین‌العابدین مراغه‌ای است که با کلامی تند و تیز به انتقاد از اوضاع آن روز پرداخته است. در این اثر مشهور که بنا به گفته خود نویسنده در زمان انتشارش نیز شهرت بسیار به دست آورده و حتی شاه قاجار ورود آن را به کشور ممنوع کرده است، ابراهیم بیگ قهرمان کتاب، وطنپرستی است که در سفری به ایران ناملایمات بسیار می‌بیند و در غم وطن بیمار می‌شود. نویسنده در این کتاب همه‌جا از بی‌قانونی، دیکتاتوری و عدم نظم و بی‌فرهنگی زعمای اداره‌کننده مملکت نالیده است و در مقام قیاس کشورهای اروپائی را به عنوان نمونه نظم و پیشرفت ارائه می‌کند. اما در باور او همین ایران عقب‌مانده، در گذشته‌های دور ملتی متمدن و پیشرفته داشته است؛ در اثبات این مدعا است که از زبان ابراهیم بیگ می‌نویسد:

«به اتفاق سایر امم ایرانیان اولین قوم متمدن روی زمین بودند و بیشتر از سایر ملل به عزت و افتخار می‌زیستند. حالا چه شده که وحشی‌تر از همه اقوامشان می‌دانند و بیگانگان در ایشان به نظر خواری می‌نگرند. من خود ایرانی هستم...»

حاج زین‌العابدین مراغه‌ای در تصویری که از ابراهیم بیگ متعصب وطن-دوست عرضه می‌کند، او را در قید و بند تفاخرات باستانی با تمام واقعیتی که از دید او دارند، رها نمی‌سازد؛ بلکه شخصیتی ترسیم می‌کند که مبلغ پذیرش تمدن و راه و رسم زندگی اروپائی است و آرزوی همسانی ایران را با کشورهای پیشرفته آن روز دنیا دارد. و همین شخصیت وطنپرست که فارغ از درد و غم ملتش هم نیست در مقابل شرمساری ناشی از حقارت ایران دوره قاجار - بویژه قبل از مشروطیت - بناچار متوسل به عزت و افتخار گذشتگان می‌گردد و آن را به رخ می‌کشد. این چنین باستان‌ستایانی که در آینده باز هم به نمونه‌های آنها برخوایم خورد، وطنپرستان و ملی‌گرایان راستینی هستند که ندانسته آتش‌پیار معرکه‌ای گشته‌اند که دیگران به پا کرده‌اند. شاید هم گردانندگان خط باستان‌ستایی در برخورد با احساس این دسته از ملی‌گرایان - که در وانفسای زندگی آن دوران حتی نمونه‌ای کوچک برای تفاخر در مقابل کشورها و ممالک پیشرفته و متحول نمی‌یافته‌اند - به فکر بهره‌برداری و تشبیه به آن افتاده و بعدها با شکل دادن به یک احساس، آن را در جهت هدفهای خاص خویش هدایت کرده‌اند.

\*\*\*



در تاریخ ادبیات قرن سیزده و نیمه اول قرن چهارده هجری قمری دو شاعر به نام ادیب و با پسوند های مختلف نام برده شده اند؛ یکی از این ادیبین، ادیب نیشابوری است ۲۷ که همچون همتای ادیب خود تا آخر عمر تاهل اختیار نکرد و در حجره های مدرسه زیست، چه آن زمان که طلبه بود و چه دورانی که بر کرسی استادی تکیه زده و طلاب را آموزش می داد.

در اشعار ادیب نیشابوری که در سال ۱۳۳۳ شمسی با عنوان لثالی مکتون به چاپ رسید ۲۸ سیاست و اوضاع زمانه را راهی نیست و تنها چند بیت از قصیده ای در مورد قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس - که ایران را به مناطق نفوذ تقسیم می کرد - در کتاب از صبا تا نیما نقل شده است که تصادفاً اشاراتی باستان گرایانه دارد ۲۹:

که گمان داشت که بنگاه فریدونی را از چپ و راست کند دشمن چونین تقسیم  
کی روا بود که رامشگه نوشروانی از چپ و راست زدو پهلوگرده به دونیم  
این همه نیست مگر از روش مردم او که به یکسویند از خوی نیاکان قدیم

در دیگر اشعار ادیب نیشابوری هم از شخصیت های باستانی با لحنی تفاخر آمیز یاد شده است، اما در مورد او به یقین می توان گفت که باستان ستا نیست و اگر نامی برده شده و تفاخری، ملهم از فرهنگ غالبی است که در طول قرن ها در میان مردم مملکت ما رایج بوده است. زندگی عارفانه و زاهدوار این ادیب اهل نیشابور و وارسته دل به درس و بحث داده عزلت گزین حجره درس، هرگونه شایبه ستایشی را جز ستایش و پرستش خداوند یکتا از ذهن بیرون می راند، بویژه که گفتیم او را با سیاست اصلا کاری نبود. اینک نمونه هایی از شعرهای او با یادای از شخصیت های اسطوره ای:

روز جشن سده است ای پسر ماه نژاد می به آئین فریدون ده و جمشید و قباد  
شهریاران کهن را سده جشنست بزرگ کز فریدون وز جمشید آرد پساد

و یا:  
ای ترک بیا امشب آتش به دل غم زن آتشکده زردشت بر خیمه رستم زن  
آن آتش بهمین را آن رأی پشتوتن را آن باده روشن را بر یاد جم و کی زن ۳۰

ادیب دیگر، ادیب پیشاوری است او که زاده پیشاور هندوستان است در نوجوانی پدر و خویشاوندانش را در جنگ های میان قبایل مرزنشین و نیروهای انگلیسی از دست می دهد و از همین جا کینه ای عمیق علیه انگلیسها پیدا می کند. او به دنبال سرکوبی این فتنه چندسالی را سرگردان در کابل، غزنین و هرات می گذراند و با اغتنام از فرصت در محضر اساتید این شهرها به تحصیل می پردازد



و سپس در مشهد و سبزوار به تکمیل آموخته‌ها پرداخته و بعد از درگذشت‌آخرین استادش ملاهادی سبزواری به مشهد باز می‌گردد و با شهرتی چشمگیر به آموزش طالبان علم مشغول می‌شود. ادیب پیشاوری بعداً راهی تهران می‌شود<sup>۴۱</sup> و تا هنگام لبیک دعوت حق، یعنی سال ۱۳۴۹ ه. ق را در این شهر می‌گذراند.

ادیب به سبب نفرتی که از انگلیسیها به علت قتل پدر و عموزادگانش دارد به سوی دشمنانشان، یعنی آلمانیها گرایش پیدا می‌کند و به اصطلاح ژرمنوفیل می‌شود<sup>۴۲</sup>. وحدت آلمان و قدرت نیروهای نظامی آن در آغاز و پیش از جنگ جهانی اول و پیشرفت تکنولوژی این کشور و در کنار این همه تفاخرات نژادی دولت آلمان به ریشه ژرمنی خود، برلین را قبله‌گاه ناسیونالیستهای وطنی ساخته است و ادیب پیشاوری هم از آن دسته کسانی است که سر بر آستان قیصر ویلهلم دوم می‌ساید و تا آنجا پیش می‌رود که مجموعه شعری به نام «قیصرنامه» مرکب از ۱۴۰۰۰ بیت به وزن متقارب می‌سازد و این جدا از ۱۲ قصیده‌ای است که در مدح قیصر و سرداران او در دیوانش به چاپ رسیده است<sup>۴۳</sup>.

ادیب پیشاوری در اشعارش ایران را می‌ستاید و گاه گلایه‌ای از وضع موجود زمانه می‌کند، اما انقلاب مشروطیت را چندان جایگاهی در شعر او نیست. باستان‌ستایی نیز در آثار او به عنوان حرکتی ملی‌گرایانه به چشم می‌خورد و گاه حتی بر آن تأکید می‌کند:

ای یادگار راستان بشنو ز من این داستان

فرزانه‌اش از باستان انشاء و املا داشته

این شاعر هندی‌زاده که شیفته ژرمنها و قدرت آلمان امپراطوری است، در زمینه باستان‌گرایی، ناآگاهانه یاور کسانی می‌شود که دشمن خود می‌شماردشان. اینک چند بیتی از اشعار او:

طاق بلند تیسفون پست به دست دشمن است

ز آنکه به طبع و اعتقاد دهر دونده مزدکیست

و یا:

گر مبارزوار آید پیش او سام دلیر

گوید ایدون جای مغفر بایدی معجر مرا

و یا:

خود حسن انوشیروان این بد که پس از عمری

آگه شد و برهم زد آئین ستم‌کیشان

ادامه دارد □

- \* مقدمه کتاب «احادیث معنوی» بدیع الزمان فروزانفر  
 \*\* شهید آیت الله مطهری خدمات مقابل اسلام و ایران ص ۸۳
- ۱- ادوار شعر فارسی - از مشروطیت تا سقوط سلطنت - محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات توس، ۱۳۵۹
  - ۲- شعر در عصر قاجار دکتر مهدی حیدری، گنج کتاب، تهران ۱۳۴۴، چاپ اول
  - ۳- حدیقه الشعر، صفحه ۶۰۴
  - ۴- سمر، قصه و مشهور
  - ۵- حدیث نبوی
  - ۶- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به مقاله تاریخچه ایران شناسی، همین پزشکپور، اطلاعات سالانه شماره ۵، صفحات ۱۸۲ تا ۱۸۵
  - همچنین سیری در سفرنامه‌ها، فواد فاروقی،
  - ۷- گروهی از ایرانیان که به هنگام حمله مسلمانان به ایران نخواستند زیر نفوذ اسلام بمانند و به هندوستان مهاجرت کردند و اعیان آنها تاکنون در این کشور سکونت دارند
  - ۸- علی پاشا صالح مترجم جلد اول تاریخ ادبی ایران اثر براون در زیرنویس صفحه ۸۴ این کتاب به نقل از دکتر یارشاطر آورده است: دساتیر ساخته آذر کیوان نامی است که در زمان اکبر شاه هندی (۱۰۱۴-۹۶۳) می‌زیسته است.
  - ۹- جدیدترین چاپ این کتاب در سال ۱۳۶۲ به وسیله انجمن زرتشتیان تهران در ایران چاپ و منتشر شده است.
  - ۱۰- به نقل از جلد اول از صبا تا نیما، تألیف یحیی آرین‌پور، صفحه ۱۱۴
  - ۱۱- در کتاب از صبا تا نیما سال تولد یغما، ۱۱۹۶ و مرگ او ۱۷۷۶ آمده است که احتمالاً اشتباه و (۱۲۱۱-۱۷۷۱) صحیحتر است.
  - ۱۲- حدیقه الشعر، صفحه ۳۷۲
  - ۱۳- ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه، باقر مومنی، نشر سپیده و شباهنگ، چاپ پنجم، خرداد ۱۳۵۷
  - ۱۴- ادبیات مشروطه، مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده، گردآورنده باقر مومنی،
  - ۱۵- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، خوارزمی، ص ۱۲۵
  - ۱۶- اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، فریدون آدمیت، انتشارات پیام ۱۳۵۷، صفحه ۱۶۵
  - ۱۷- همان کتاب صفحات ۲۸۳-۲۸۲
  - ۱۸- اندیشه‌های میرزا آقا خان... همان کتاب، صفحه ۱۹۰ به نقل از خطابه دوازدهم کتاب صد خطابه
  - ۱۹- از کتاب سه مکتوب به نقل از کتاب بالا، صفحه ۱۹۳
  - ۲۰- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ناظم‌الاسلام کرمانی، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، چاپ چهارم ۱۳۶۲، صفحات ۲۲۵ و ۲ و ۸
  - ۲۱- مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان، تدوین و تنظیم استاد محیط طباطبائی، چاپ اول
  - ۲۲- همان کتاب، ص ۱۷۱.
  - ۲۳- مجموعه آثار، صفحه ۹
  - ۲۴- اندیشه‌های طالبوف تبریزی، فریدون آدمیت، صفحه ۷۹
  - ۲۵- از این کتاب ترجمه دیگری در دست است که توسط محمدعلی جمالزاده صورت گرفته است.
  - ۲۶- حاجی بابا، چاپ ۱۳۳۴ ه. ق، صفحه ۶.
  - ۲۷- ادیب نیشابوری در ۱۲۸۱ ه. ق نیشابور متولد و در ۱۳۴۴ ه. ق در مشهد درگذشت. او چهل و سه سال از عمر خود را به تدریس گذراند
  - ۲۸- دیوان اشعار ادیب نیشابوری، به کوشش عباس زرین‌قلم خراسانی
  - ۲۹- از صبا تا نیما، صفحه ۲۵ از جلد دوم.
  - ۳۰- لالی مکتون، صفحات ۳۳ و ۷۸
  - ۳۱- ادیب پیشاوری که در سال ۱۲۶۰ ه. ق متولد شده بود در سال ۱۳۰۰ ه. ق به تهران مهاجرت کرد.
  - ۳۲- دوستدار و طرفدار آلمانیا
  - ۳۳- از صبا تا نیما، صفحه ۳۱۹

